

نقد سریال استراتژیک لاست (گمشدگان)

سریال لاست را می‌توان هم گم‌شده معنا کرد هم گمشدگان. سریال، داستان هواپیمایی است که از لس‌آنجلس به مقصد سیدنی در حال حرکت بوده که بین راه گم می‌شود و در جزیره‌ای در جنوب مجمع‌الجزایر اندونزی، گوشه‌های اقیانوس آرام، سقوط می‌کند و تنها ۴۷ نفر زنده می‌مانند. نام سریال هم دربردارنده افرادی گم‌شده است هم جزیره گم‌شده. وجه تسمیه سریال کجایی جزیره‌ای است که هواپیما در آن سقوط کرده است و افراد مختلف این مجموعه هر کدام به‌عنوان نماینده یک تمدن به ایفای نقش پرداخته‌اند. پخش این مجموعه تلویزیونی از ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۴ از شبکه ABC آمریکا و تعداد زیادی از شبکه‌های خارجی آغاز شد. سریال لاست از حیث فلسفی، گزاره‌های تمدنی و نشانه‌شناسی تأثیرگذارترین سریال در دهه اخیر به حساب می‌آید.

ویژگی‌های سریال از نگاه سینمای استراتژیک، سریال بر انگاره‌های اتوپیا سازی مبتنی است که نتیجه آن تبیین جزیره جهانی براساس تفکرات آمپرسیسم (تجربه‌گرایی) و لیبرالیسم (اباحه‌گری) بنا شده است. شق عمومی سرگرم‌کنندگی سریال هم مانند همیشه محفوظ است. جذب مخاطبان هم از طریق مناسبات عاطفی شخصیت‌ها و هیجان حاصل از رمزگشایی مناسبات بین افراد است که در برابر گشودن هر راز و روشن شدن بخشی از زندگی هر شخصیت، رازهای بیشتری به وجود می‌آید. اما نمی‌توان تأثیر کار را به صرف سرگرمی و سرگرم‌سازی آن ارزیابی کرد. عنصر تأثیرگذار این سریال، خیلی بیشتر از عنصر سرگرمی آن است. از ویژگی‌های اصلی سریال، دقت عمل در انتخاب نشانه‌ها، سمبل‌ها و المان‌های مباحث تمدنی است که تاحدودی اشکالات تکنیکی جدی‌ای را به حاشیه می‌کشد که بر سریال، به‌خصوص از فصل سوم به بعد، وارد است. به‌طورمثال، تمام قسمت‌های فصل اول، با باز شدن چشم شخصیت‌ها شروع می‌شود؛ چشم در عرفان غربی جایگاه ویژه‌ای دارد که در فراماسونری بسیار پراهمیت است. در روند مجموعه، به سه حوزه پرداخته شده است که هریک به‌تنهایی، برای ساخت یک سریال کافی است. ۱۰. رمز و راز زندگی گذشته شخصیت‌ها؛ ۲. هویت جزیره؛ ۳. چگونگی شکل‌گیری روابط بین افراد پس از سقوط در جزیره (فرایند جامعه‌سازی). (اتوپیسیم اتوپیا چیست؟ اتوپیا را در عربی، مدینه فاضله و در فارسی آرمان‌شهر و

نیک‌شهر و ناکجاآباد (تعبیر شیخ شهاب‌الدین سهروردی) گفته‌اند. اتوپیا واژه‌ای یونانی است که توماس مور آن را از ریشهٔ *Ou- topos* ساخته است و به معنای هیچستان یا لامکان است. در زبان‌های غربی، *utopia* را برای نخستین بار توماس مور در سال ۱۵۱۶ در کتابی با همین عنوان به کار گرفت. پیش‌تر مفهوم‌های مشابهی از این واژه در آرای فلاسفهٔ یونان باستان، افلاطون و ارسطو عرضه شده بود و در دوره‌های بعد، با توماس مور و بیکن آرام‌آرام امروزی‌تر شد و در دوره‌های اخیر، مارکس و مارکسیسم اتوپیا‌سازی را به اوج خود رساندند. جمهور افلاطون و اتوپیا مدنظر او و همین‌طور یاد و تقدیری که او از جزیرهٔ گمشده‌ای به نام «آتلانتیس» می‌کند، غایت همیشگی بشر غربی در ۲۵۰۰ سال گذشته بوده است. گفته می‌شود چندصد سال قبل از افلاطون، جزیره‌ای به نام آتلانتیس وجود داشته که گمشده است. این گم‌شدن باعث تولد تفکری به نام تفکر اتوپیا بود. اتوپیا مدینهٔ فاضله‌ای است که بشر غربی ۲۵۰۰ سال منتظر تولد و ظهور آن است. در دوران جدید، مکان‌های فرضی چهارگانه‌ای برای آتلانتیس در نظر گرفته شده است: ۱. در نگاه سنتی، دریای مدیترانه، در کرت، ساردینا، سیسیل یا نزدیک مالت به دنبال آن می‌گشتند؛ ۲. در دورهٔ جدید، اقیانوس اطلس و محدودهٔ نزدیک اسپانیا، معروف به جزایر قناری، جای آن در نظر گرفته شد؛ ۳. اخیراً، در چند مرحله، بحث دریای کارائیب، محدودهٔ کوبا تا نزدیک مثلث برمودا مطرح شده است؛ ۴. در دوره‌های نهایی، بحث‌ها به اقیانوس هند و سپس مجموعهٔ جزایر نزدیک فیلیپین و اندونزی کشیده شده است. براساس تاریخ، در ۹۰۰ تا ۹۶۰ سال قبل از میلاد، تنها حکومت شاخص بر روی کرهٔ زمین، حکومت حضرت سلیمان است. این خبر تاریخی، فرضیهٔ نفوذ اندیشهٔ یهود بر تفکر آتلانتیس‌گرایی را پررنگ می‌کند. شاید این نکته جالب باشد که بسیاری از بخش‌های تفکر یونانی، مربوط به یهود است، همان‌طور که بسیاری از داستان‌های ایلید و اودیسه در تورات ریشه دارد. آتلانتیس گمشده در واقع، نوعی سرزمین موعود است و همان انگاره‌های سرزمین موعود را دارد. شهید آوینی می‌نویسد: «همهٔ اشتباه در اینجا است که غرب، بهشت زمینی را بدل از بهشت آسمانی گرفته و در خیال اتوپیاپی است که در آن بیماری، مرگ و پیری علاج شده و انسان می‌تواند فارغ از گذشت زمان و قهر زمانه، مرکوب مرادش را همان‌سان که نفس اماره‌اش می‌خواهد، جاودانه به جولان دریاورد؛ این سوی و آن سوی بتازد و از همهٔ لذایذ ممکن متمتع شود.» پایهٔ تمدن‌سازی و جامعه‌سازی، در نگاه فلسفی کلاسیک غرب، در اتوپیا‌سازی است. افلاطون در کتاب جمهور، تامس مور در اتوپیا، بیکن در آتلانتیس نو و دیگر فلاسفهٔ غرب هریک

جامعه مدنظر خود را ترسیم و در واقع، در قالب یک طرح استراتژیک ارائه کرده‌اند و امروز، بیان اندیشه اتوپیسیم، در قالب سریال **Lost** در شش سری، و در حدود ۱۲۵ قسمت ساخته و به‌نمایش درآمده است. هدف سریال در این سریال تلویزیونی، جزیره‌ای جهانی به نمایش درآمده است که جامعه آرمانی لیبرالیسم را با تفسیر سه شخصیت فلسفی، یعنی جان لاک، دیوید هیوم و جرمی بنتام، نشان می‌دهد. بحث قدیمی و ریشه‌دار فلسفی که این جامعه آرمانی بشری چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد، چگونه به آن برسیم، چطور و چگونه حفظش کنیم و با آن مواجه شویم، در این سریال به تفصیل گفته شده است. در این اتوپای قرن بیست‌ویکم، گریزی از جزیره جهانی یا دنیای لیبرال وجود ندارد و همه به‌ناچار باید به وضع موجود تن در دهند. اندیشه حاکم، اندیشه و فرهنگ غربی معرفی می‌شود و همه‌چیز در یک ناکجاآباد به تصویر کشیده می‌شود. لذا اگر در شیعه، «مهدویت» مسئله‌ای است که انسان به دنبال آن، در پی روزی است که کسی با عنوان امام‌زمان (عج) ظهور کند و بی‌زمانی (آکرونی) مدنظر است و شیعه جامعه آرمانی‌اش را آکرونی درنظر می‌گیرد؛ یعنی عنصر زمان در آن مطرح است. اما انسان غربی در ۲۵۰۰ سال گذشته، در جست‌وجوی پیدایش جامعه‌ای بی‌مکان (اتوپیا) **utopia** بوده است. نگاه‌های اتوپیاگرا و آکرونی‌گرا دو نگاهی است که در جهان وجود دارد. وقتی می‌گوییم از زمان غیبت کبری تا امروز، شیعه منتظر روز موعود است، انسان غربی هم چنین افقی دارد که به آن اتوپیا‌سازی یا اتوپیاگرایی می‌گوید و به دنبال و در انتظار مکانی موعود است. فیلسوفانی مانند هگل، کانت و قبل از آن‌ها افلاطون، ارسطو، دکارت، اسپینوزا و دیگران، وقتی می‌گویم دستگاه فلسفی دارند که این دستگاه فلسفی به الگویی برای اداره جامعه و طرحی استراتژیکی منتج شده باشد که آن را در قالب یک اتوپیا معرفی می‌کنند. اولین اتوپای شناخته‌شده مکتوب و اولین طرح استراتژیک، کتاب **جمهور افلاطون** است؛ طرحی که در دانشگاه‌های علوم استراتژیک به‌عنوان اولین طرح در تاریخ طرح‌های استراتژیک مطالعه می‌شود. **جمهور افلاطون**، حسرتی است درباره آتلانتیس گمشده که گفته می‌شود در دریای مدیترانه غرق شده است. ۲۰۰۰ سال بعد، شخصی به نام بیکن آتلانتیس نو را می‌نویسد. این کتاب، یک اتوپای فرضی و خیالی، سرزمینی جزیره‌مانند و کلبه‌ای در وسط آن است که سازوکارهایی خاص در آن موجود است. بعداً توماس مور کتابی با عنوان اتوپیا نوشت که افرادی مثل جرمی بنتام با اصالت منفعت (**Utilitarianism**) و دیدرو و دیگران تا به امروز این الگو را بسط داده‌اند. اهمیت سریال **لاست بدین دلیل است که لاست، همان آتلانتیس نو، آتلانتیس گمشده افلاطون،**

نئوآتلانتیس بیکن، اتوپپای توماس مور است با سه شخصیت شاخص تفکر لیبرال که در فیلم لاست معرفی می‌شوند؛ یعنی جان لاک، جرمی بنتون و دیوید هیوم که در واقع، بزرگان این اندیشه هستند. صرف‌نظر از کشش‌ها و کنش‌هایی که در سریال لاست دیده می‌شود، لاست همان طرح استراتژیک غرب، جزیره گمشده، آتلانتیس نو است. یعنی لاست به معنی گم‌شده یا گمشدگان که در این فیلم می‌بینید، چیزی نیست جز همان آتلانتیسی که افلاطون گفت غرق شده و بشر در جست‌وجوی یافتن آن است. نگاه اتوپپاگرا ذات طرح‌ریزی استراتژیک است که از ایلید و اودیسه شروع شده و تا به امروز، خود را در قالب متن‌های مقید و در دوره اخیر در قالب فیلم‌ها و سریال‌ها نشان داده است. مؤلف‌های استراتژیک تبیین جزیره جهانی جزیره جهانی همان بهشت لیبرالیسم است که بشر راه برون‌رفتی از آن ندارد (حفظ وضع موجود) و اگر راهی برای فرار از آن پیدا می‌شود، در پایان، راهی جز بازگشت به جزیره نمی‌ماند و این تصویر اتوپپاگرایی و مدینه فاضله لیبرالیسم را به بهترین نحو نشان می‌دهد. در قسمت ۱۷ فصل اول، جین (شخصیت زن شرقی) با گفتن کلمه boat نشان می‌دهد که رو به جهانی‌شدن است و در واقع بیان می‌کند که پیش‌شرط جهانی‌شدن، دانستن زبان انگلیسی است. لیبرالیسم به تبع نقش پررنگ جان لاک شخصیت سوم سریال، جان لاک (John Locke) نام دارد که نام او برگرفته از نام پدر لیبرالیسم است. تمام نکات اصلی کتاب‌های فلسفه لیبرالیسم در سریال، از طریق جان لاک بیان می‌شود. مثلاً جمله معروفی که می‌گوید: «این تو نیستی که می‌توانی به من بگویی که چه کار نمی‌توانم بکنم.» این جمله پیچیدگی خاصی دارد و می‌توان از آن برداشت‌های متنوعی داشت. این جمله در طول سریال ۵ تا ۶ بار تکرار می‌شود. نکته جالب توجه دیگر درباره جان لاک این است که تمام کاراکترها در مواجهه با او، در کسوت شاگردی قرار می‌گیرند. کریستیانیسم، مسیحیت نقش اول فیلم فردی امریکایی است به نام جک شفرد، (Jack Shephard). Shephard در لغت، به معنی چوپان است. مسیحی‌ها معتقدند هر کسی که مسئولیت به گردن دارد، چوپان گله است. از اولین صحنه که هواپیما سقوط می‌کند، جک چوپانی گله را شروع می‌کند. اسم پدر جک کریستین شفرد است. کریستین (Christian)، یعنی مسیحی، چوپان مسیحی. این نقش، انسان تراز لیبرالیسم است و نکته جالب توجه در سریال این است که در بین ۲۵۲ دسته‌ای که در مسیحیت هستند، مسیحیت علمی در سریال مطرح شده است و جک شفرد نماد این قشر از مسیحیت معرفی می‌شود. مناسبات تمدنی (نمایندگان تمدن‌ها در کنار هم، در جزیره جهانی) به‌طورمثال، از تمدن اسلامی

با یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون نفر، فقط یک افسر شکنجه‌گر عراقی زمان صدام به‌نام سعید جراح (Sayid Jarrah) که هنرپیشه بسیار فاسد امریکایی است، حضور دارد. نماینده کل جمعیت دو میلیارد نفری تمدن شرقی، یعنی چینی‌ها، ژاپنی‌ها، ویتنامی‌ها، لائوسی‌ها و کره‌ای‌ها، یک زوج کره‌ای هستند. از تمدن امریکای لاتین که اسپانیولی‌زبان هستند، زنی به‌نام آنا لوسیا (Ana Lucia Cortez) در فیلم حضور دارد که این زن در خود امریکا، در ایالت کالیفرنیا پلیس بوده است. از تمدن افریقا هم سه‌چهار سیاه‌پوست حضور دارند. از روس‌ها نیز فردی منفی حضور دارد که یک چشمش بسته است. از فرانسوی‌ها نیز زنی به‌عنوان نماد فرانسه به ایفای نقش پرداخته است. بقیه هم همه آنگلو ساکسون (Anglo-Saxons) هستند. نماینده اصلی یهود، بنجامین (Benjamin Linus) است که بازیگر نقش آن، اصالتاً یهودی است؛ از یهودیان اشکنازی با قیافه‌ای کاملاً یهودی و اسمی یهودی. او از کسی دستور می‌گیرد با نام جاکوب (Jacob) یا همان یعقوب. این نقش این‌طور القا می‌کند که در واقع، یهود در پشت صحنه اداره جزیره جهانی، فرمانداری می‌کند. بازیگران اصلی نیز همه آنگلو ساکسون هستند؛ یعنی امریکایی و کانادایی و استرالیایی. آمپریسم (تجربه‌گرایی) دزموند هیوم (Desmond Hume) در سریال، در واقع، نقش دیوید هیوم (David Hume) پدر امپریسم (Empiricism)، حس‌گرایی، را بازی می‌کند. دیالوگ ویژه این شخصیت، جمله‌ای از امانوئل کانت (Immanuel Kant) است که می‌گوید: «این مرا از خواب جزمی بیدار کرد.» او شخصیتی است که رسماً به ملحد بودن خود اذعان می‌کند و می‌گوید هرچه در چهارچوب حس و تجربه نگنجد، باورپذیر نیست و به‌همین واسطه، دیگر احتیاجی به غیب نیست و غیب معنایی ندارد. پنلوپه (Penelope)، در اندیشه یونانی، زن مطلوب تمدن غرب است. زنی که تا وقتی شوهرش اودیسیوس از جنگ برگردد، ۱۰۸ خواستگار داشت و در مقابل تمام شایعات کشته‌شدن شوهرش ایستادگی کرد و همچنان پای شوهرش ماند. تنها کسی که بدون هواپیما وارد جزیره شده است هیوم (پدر فلسفه انگلیس) است. همسر هیوم، پنلوپه، نماد سرزمین و عقیده انگلیس، نمی‌خواهد غیر از خود هیوم، با کس دیگری ازدواج کند. به‌همین علت، با کشتی به‌دنبال او می‌گردد و در آخر، نجات‌دهنده افراد جزیره می‌شود. پنلوپه امام هماهنگ‌کننده مکان با واقعیت پیشین تاریخی آن است. فارادی نیز امام هماهنگ‌کننده مناسبات با زمان است. این دو در قسمت ۷۷ با هم روبه‌رو می‌شوند و بر اثر این انطباق، تعادل زمانی هیوم تثبیت می‌شود. ژودایتسم، یهودیتنمادهای یهودگرایی: تولد نوزادی

به نام آرون (یا هارون، برادر حضرت موسی(ع) که در یهودیت و مسیحیت معتقدند همان سامری است)؛ بیان مفهوم اکسادوس (مهاجرت بنی اسرائیل از مصر به فلسطین). در قسمت بیستم فصل یک، خود جزیره نماد جامعه جهانی است و دریچه‌ای که در آن است و فضای امن به وجود می‌آورد، نماد فلسطین؛ سرزمین موعود؛ سرنوشت‌گرایی. دین به مثابه افیون مستر اکو قاچاقچی مواد مخدر است. وی در یکی از سفرهای قاچاق خود از نیجر، از اعتبار برادر کشیشش استفاده کرده و در لباس پدر روحانی، مجسمه‌های حضرت مریم(س) را که حاوی بسته‌های هروئین هستند، با هواپیما انتقال می‌دهد. از قضا آن هواپیما در جزیره سقوط کرده و مواد مخدر درون آن به دست چارلی که معتاد است می‌افتد. اما در این بین جان لاک، آن مواد را در جای دیگری ذخیره می‌کند تا کسی به آن دست پیدا نکند. لاک طی صحبت‌هایی که با چارلی دارد، سعی می‌کند او را اقناع کرده و از اعتیاد به مواد مخدر منصرف کند. در نهایت، چارلی قانع شده و مجسمه حضرت مریم(س) که حاوی مواد است را به دریا پرتاب کرد. این نمادسازی کنایه از این دارد که به قول مارکس، «دین افیون توده هاست». «به همین قرینه، افیون با شاخص مواد مخدر در شکم مجسمه‌ی حضرت مریم(س) به عنوان نماد دین قرار گرفته است. یعنی دین همان افیون است. فرد معتاد به مواد مخدر مثل چارلی نیز به عنوان نماد فرد متدین به دین، توسط جان لاک، پدر لیبرالیسم، از چنگال اعتیاد یعنی دین رها می‌شود. پیام اصلی القاء شده توسط این نماد این است که آنچه بشریت را از چنگال افیون دین رها می‌سازد لیبرالیسم است. تقابل و تعامل مسیحیت و لیبرالیسم (لیبرالیسم مسیحی، مسیحیت لیبرال) جمع این مقوله‌ها در شخصیت‌های Eko و Charly دیده می‌شود. تقابل و تعامل یهودیت و لیبرالیسم (لیبرالیسم یهودی، یهودیت لیبرال) در اثر تقابل بین جان لاک (پدر لیبرالیسم) و جیکوب (بزرگ یهود) تعاملی به وجود می‌آید که لیبرالیسم یهودی را شکل می‌دهد. غیرت‌ورزی و مناسبات عاطفی ناپه‌نجار حیا در زن، به صورت عفت تجلی می‌کند و در مرد، به صورت غیرت. این سریال، اثرات غیرت‌ورزی را به وجود آمدن برخی ناپه‌نجاری‌ها معرفی می‌کند. خانواده‌ستیزی پدرکشی کیت، پدرکشی جان لاک از طریق سایر، پدرگریزی جک، پدرگریزی کلر، پدرکشی بن و رهاسازی همسران در اوج بی‌مسئولیتی و خانواده‌های ازهم‌پاشیده، مانند زندگی چارلی، همه و همه نمایان‌کننده نگرش لیبرالیسم به خانواده است. شرمندسازی یکی از تکنیک‌های هالیوود، مقوله شرمند کردن تمدن‌ها بوده است. به‌طورمثال، در روند سریال، بارها این مسئله یادآوری می‌شود که سعید به عنوان نماینده مسلمانان، فردی شکنجه‌گر است.

اما از امریکایی که در طول ۷۰ سال گذشته، یک روز را هم بدون جنگ نگذرانده است، هیچ وقت نکته‌ای به یاد مخاطب نخواهند آورد. اسلام فوبیا، اسلام‌هراسی قسمت ۲۱ فصل اول، به‌طور انحصاری، دربارهٔ شخصیت سعید به‌عنوان فردی مخرب است که تنها وظیفه‌اش خدمت به آنگلو ساکسون‌هاست. این نماد اسلام فقط می‌تواند به زن ترشیده و از جامعهٔ پست آنگلو ساکسون نزدیک شود. در سریال، این مطلب القا می‌شود که انسان مسلمان، در علاقه و تصرف سرزمین غرب، فقط حق دارد با بخش لمپن سرزمین غرب ارتباط برقرار کند. در انتها نیز این زن، شانون (Shannon Rutherford) می‌میرد. حال اگر از منظر نمادگرایی به این اتفاق بنگریم، از آنجا که زن در ادبیات استراتژیک نماد سرزمین (Land) و عقیده (Opinion) است؛ هنگامی که زنی می‌میرد، یعنی آن عقیده مرده است و در نتیجه، مرد مسلمانی که قرار است به‌واسطهٔ این زن نسلش ادامه داشته باشد، در آیندهٔ جامعهٔ بشری نقشی نخواهد داشت. جامعه‌سازی (ملت‌سازی، سیستم‌سازی، دولت‌سازی) علوم استراتژیک، سه کارکرد اصلی دارد: دولت‌چینی و مردم‌چینی و نظام‌چینی. در افغانستان، ملت‌سازی می‌کنند؛ در عراق، دولت‌چینی می‌کنند؛ در لبنان و فلسطین نظام‌چینی می‌کنند. این فیلم روش‌های دولت‌چینی، ملت‌چینی و نظام‌چینی را به‌خوبی نشان می‌دهد. مردم‌چینی (Nation building)، دولت‌سازی (State building)، تمدن‌سازی (System building) به دو روش اجرا می‌شود: یا مردم از ترس دور هم جمع می‌شوند یا از سر محبت. اینان از ترس مشکلاتی که در جزیره وجود دارد و ترس از دیگران، دور هم جمع می‌شوند و از سر محبت، بین آن‌ها علاقه‌های عاطفی به‌وجود می‌آید و ملات رابطهٔ آنان می‌شود. گروه دیگری که گوشه‌ای از جزیره هستند، همه از بین می‌روند؛ یعنی نمی‌توانند دولت‌چینی کنند، چون رهبر آن‌ها اسپانیایی است. اما جک شفرد که چوپان آن گروهی است که به غار عزیمت کردند، وقتی تهدید می‌شود، با استفاده از چهار اسلحهٔ موجود در هواپیما و به کمک زن پلیس، می‌گوید می‌خواهیم ارتش راه بیندازیم و ساختار ارتش را برای دفاع پایه‌ریزی می‌کند (جامعهٔ زنده، جامعه‌ای است که بتواند از خود دفاع کند). سیستم بهداشت و درمان را راه می‌اندازد، سیستم شکنجه راه‌اندازی می‌کند و در قسمت دهم فصل اول، آمارگیری می‌کند که برای جامعه‌سازی بسیار مهم است و این‌ها همه مراحل جامعه‌سازی است. ۱۰۸ گناه از قسمت ۱۸ فصل اول به‌بعد، رمز جدیدی در سریال مطرح می‌شود که رمزگشایی آن تا انتهای سریال ادامه دارد. هر ۱۰۸ دقیقه باید یک‌بار زمان برای نجات جهان صفر شود. در اندیشهٔ بودائیسیم و هندوئیسم، ۱۰۸ گناه کبیره وجود دارد؛

یعنی بشر در این ۱۰۸ دقیقه تمام گناهان کبیره را انجام می‌دهد و با صفرشدن زمان، گناهان پاک می‌شود و عذاب نازل نمی‌شود. انگاره‌هایی که اسلام با آن‌ها تمدن‌سازی می‌کند تقوا، حیا، ایمان و یقین است. در این فیلم‌ها، به هرچهار انگاره هجوم آورده می‌شود. ولی لیبرالیسم آمده است برای حیازدایی و مقابله با تقوا و تا اصالت خرافه و جادو را تثبیت کند. در نتیجه شما هر ۱۰۸ گناه را انجام دهید و ما آنگلو ساکسون‌ها دنیا را صفر می‌کنیم تا از نو شروع شود و این القای سریال است. همان کاری که در فیلم کنسنتین (Constantine)، لوسیفر (Lucifer) انجام داد. پزشک به کنسنتین گفت اگر این‌گونه سیگار بکشی، ریه‌ات نابود می‌شود و می‌میری، تو سرطان گرفته‌ای. در آخر فیلم کنسنتین، لوسیفر دست خود را در ریه‌هایش فرو کرد و تمام لجن‌ها و دود ریه‌اش را بیرون آورد. یعنی اینکار را بکن و این کارها را نکن‌ها را گوش نده، راحت باش؛ من لوسیفر آخر می‌خواهم گناهانت را ببخشم. در این سریال هم این‌گونه القا می‌شود که ۱۰۸ گناه را که هربار بشر انجام می‌دهد، یک دور صفر می‌شود و آنگلو ساکسون‌ها دوباره کلید حرکت جهان را می‌زنند. سینمای ناتوی فرهنگی در یقین‌زدایی، ایمان‌زدایی، حیازدایی و تقوازدایی پایه اصلی را دنبال می‌کند. پیام فیلم‌هایی مانند لاست، این است که بهشت موعودی که گفته شده، همین لیبرالیسم است. حرامزادگان فرزندان حاصل از روابط نامشروع: هارون فرزند کلر والتر پسر مایکل کیت جین کلر و ... بر اثر آمار رسمی حدود ۵۴ درصد افرادی که در آمریکا و اروپا به دنیا می‌آیند، حاصل روابط نامشروع‌اند؛ البته آمار غیررسمی حکایت از ۹۲ درصد دارد؛ یعنی یک تمدن زنازاده.